

# دلایل اصالت وحی قرآنی از منظر قرآن: بازاندیشی در تفسیر قطعات تحدی

نرجس موسوی اندرزی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۳/۳۱

دانش آموخته دکترای علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

تاریخ تأیید: ۹۴/۰۶/۲۱

## چکیده

در چند موضع از قرآن، به مخالفان پیامبر ﷺ پیشنهاد شده است، اگر در ادعای افترا بودن قرآن صادقند، سخنانی همانند قرآن بیاورند. این قطعات قرآنی به «آیات تحدی» موسومند. در کلام اسلامی و به تبع آن در تفاسیر، این دعوت که برای نشان دادن عجز بشر از چنین کاری است، حاکی از «اعجاز قرآن» تلقی می‌شود. مفسران و متکلمان مسلمان برای تبیین اعجاز قرآن، تحدی را به نظریه کلامی معجزه پیوند می‌زنند. در این مقاله سعی کرده‌ایم نشان دهیم دلالت قطعات تحدی که حاوی احتجاجی بر اصالت وحی قرآنی‌اند، مستقل از دلالت «آیات الهی» است که طبق کاربرد قرآنی این اصطلاح، دلایلی خدانشناختی و معادشناسختی‌اند. قطعات تحدی انگاره «افترا بودن قرآن» را از طریق نفی امکان افترا بودن چنین متنی رد می‌کنند و بر این امر با احتجاج به کیفیات محتوایی قرآن دلیل می‌آورند. چهار مورد از این قطعات حاوی قالب امری «فأتوا بحدیث/ بعشر سور/ بسورة مثله/ من مثله» است که بیشترین توجه مفسران را به خود جلب کرده است و نام «تحدی» نیز به همین اعتبار به این قطعات داده شده است. بنا به ماهیت گفتاری قرآن، همه مقدمات و مفروضات این احتجاج در الفاظ همه این قطعات مذکور نیست؛ بخشی از آن‌ها که در بافت‌های مشابه دیگر مورد اشاره قرار گرفته و برای مخاطبان زمان نزول آشنا و شناخته شده بوده، در پاره‌ای از این قطعات مقدر گرفته شده و در برخی دیگر تصریح شده است. برای فهم درست معنای قطعات تحدی، باید بخش‌های دیگر احتجاج را در بافت‌های قرآنی مشابه یافت و این پازل را تکمیل کرد. در تلاش مفسران برای بازسازی احتجاج مندرج در این قطعات، عنصر مهم بافت مفقود است و در عوض، از پیش فرض‌های کلامی برای پر کردن خلأهای بحث استفاده شده است. واژگان کلیدی: قرآن، تحدی، اعجاز، اصالت وحی.

## مقدمه

قطعات قرآنی معروف به «آیات تحدی» (بقره/ ۲۳ و ۲۴؛ یونس/ ۳۷-۳۹؛ هود/ ۱۳ و ۱۴؛ اسراء/ ۸۸؛ طور/ ۳۳ و ۳۴) در واکنش به اتهام‌هایی نازل گردیده است که مشرکان مخالف پیامبر ﷺ متوجه وحی قرآنی می‌کردند. آنان تعلیماتی را که رسول خدا ﷺ به نام وحی الهی

1. Email: n. mousaviandarzi@gmail.com

تبیخ می‌کرد، برچسب «افترا بر خداوند» می‌زدند و با این مدعا، دیگران را نیز از گوش سپردن به کلام الهی و تأمل در آن باز می‌داشتند. «افترا» به ساختن دروغ در باب امری مهم و نسبت دادن آن به غیر اشاره دارد و معمولاً با حرف جرّ «علی» فردی را که آن امر دروغین به وی نسبت داده شده مشخص می‌کنند.<sup>۱</sup>

در قرآن کریم واژه «افترا» در چند سیاق متمایز از هم به کار رفته است:

۱. کاربرد عام و غیردینی: نسبت دادن فرزندی که از رابطه‌ای نامشروع پدید آمده به همسر، بهتان و افترا نامیده شده است «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا... وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ...» (ممتحنه/ ۱۲)؛
۲. در بحث از دین‌های ساختگی و بی‌اصالت و یا محرف، عقاید و شرایعی که از وحی نشأت نگرفته‌اند و بویژه مذهب شرک، افترا بر خداوند نامیده می‌شود «وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (نساء/ ۴۸)؛ «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا كِنٍّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ» (مائده/ ۱۰۳)؛ «قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ» (أنعام/ ۱۴۰)؛ «وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكُذِبَ هَذَا خَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ» (نحل/ ۱۱۶)؛

۳. در احتجاج با مشرکان و منکران الهی بودن قرآن و رسالت پیامبر ﷺ نیز این واژه تکرار شده است. در ۱۳ مورد با اشاره به اتهام مشرکان که قرآن را افترا و پیامبر را مفتی می‌نامیدند، به شکل‌های گوناگون پاسخ‌هایی ارائه گردیده است (یونس/ ۳۷ و ۳۸؛ هود/ ۱۳، ۳۵؛ یوسف/ ۱۱۱؛ نحل/ ۱۰۱؛ انبیاء/ ۵؛ فرقان/ ۴؛ سجده/ ۳؛ سبأ/ ۸، ۴۳؛ شوری/ ۲۴؛ احقاف/ ۸). قطعات موسوم به «آیات تحدی» در این سیاق نازل شده‌اند و برای فهم دقیق مدلول آن‌ها باید به بازسازی گفتمان و فضایی بپردازیم که سیاق مذکور را شکل داده است. تنها پس از فهم درست فضای حاکم بر این مجادلات است که می‌توان پاسخی را که در قطعات تحدی نهفته به خوبی درک و فهم کرد.

### ۱- انکار اصالت وحی قرآنی

اتهام افترا بودن قرآن به واقع، انکار اصالت وحیانی این کلام و تردید در آن بود. این کار از دو راه صورت می‌گرفت:

۱. فعل «فری یفری» به معنای اختلاق و از خود ساختن است و «فریة» (با تخفیف) به معنای دروغ و نسبت نارواست. خلیل، ذیل این ماده می‌نویسد: «فری یفری فلان [الکذب] إذا اختلقه. و الفریة: الکذب و القذف».

## ۱- انکار هرگونه ارتباطی میان خدا و بشر:

خداشناسی قرآن که هم شامل تصحیح عقاید نادرست و هم تبیین عقاید صحیح در این باره است، بخش گسترده‌ای از این کتاب را در بر می‌گیرد. مشرکان، با شدت تمام، پیام قرآن را که به طور عمده حول این دو محور اصلی می‌گشت انکار می‌کردند. عامل این مخالفت خوی استکبار و طغیانی بود که سران مشرک را از خضوع و تسلیم در برابر آیات الهی باز می‌داشت (انعام / ۳۳؛ غافر / ۵۶). آنان برای تخطئه و باطل نشان دادن محتوای پیام قرآن، احتجاج‌ها و نظریه‌های مختلفی را مطرح می‌ساختند؛ آسان‌ترین راه برای ردّ تعلیمات قرآن، نفی اصل رسالت بشر بود؛ بدیهی است که نتیجه انکار کلی رسالت بشر، تکذیب ادعای رسالت پیامبر و در نتیجه تکذیب محتوای رسالت او بود. آنان ارتباط خداوند با بشر را ممتنع و دور از عقل می‌شمردند:

«و از این که بیم دهنده‌ای از خودشان به سراغ آنها آمده است تعجب کردند و کافران گفتند: این ساحری بس دروغ‌پرداز است (ص / ۴)»؛

«و [چیزی] مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، آن گاه که هدایت برایشان آمد، جز اینکه گفتند: «آیا خدا بشری را به سمت رسول مبعوث کرده است؟» (اسراء / ۹۴)؛  
«و آن گاه که گفتند: «خدا چیزی بر بشری نازل نکرده»، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند» (انعام / ۹۱)؛

از قرآن چنین برمی‌آید که استبعاد سخن گفتن خداوند با بشر در میان اقوام گذشته هم رایج بوده است. آن‌ها با تأکید بر «بشر» بودن انبیاء، ارتباط این انسان‌ها با خدا و نزول وحی بر انبیا را منکر می‌شدند: «گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید، و [خدای] رحمان چیزی نفرستاده، و شما جز دروغ نمی‌پردازید.» (یس / ۱۵).<sup>۲</sup> از دید آنان اگر خداوند می‌خواست رسولی بفرستد، حتماً از فرشتگان (که مشرکان آن‌ها را پرستش می‌کردند) کسی را عهده‌دار سفارت می‌کرد. مخالفان انبیاء که عموماً از نخبگان بودند، دعوی رسالت الهی انبیاء را از باب خدعه و برتری‌جویی آنان قلمداد می‌کردند و تبعیت از چنین فردی را شایسته موقعیت اجتماعی خود نمی‌دیدند:

«و اشراف قومش که کافر بودند گفتند: «این / مرد / جز بشری چون شما نیست، می‌خواهد بر شما برتری جوید، و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد. [ما] در میان پدران نخستین خود، چنین [چیزی] نشنیده‌ایم.» (مؤمنون / ۲۴)؛

۱. قس. اعراف / ۶۲، ۶۹؛ یونس / ۲؛ ق / ۲.

۲. قس. هود / ۲۷؛ ابراهیم / ۱۱، ۱۰، ۴۷؛ شعراء / ۱۵۴، ۱۸۶؛ فصلت / ۱۴؛ قمر / ۲۴.

«و اشراف قومش که کافر شده، و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند، و در زندگی دنیا آنان را مرقه ساخته بودیم گفتند: «این [مرد] جز بشری چون شما نیست: از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشتید، می‌نوشتد- و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود» (مؤمنون / ۳۳ و ۳۴)؛

«این [بدرجامی] از آن روی بود که پیامبرانشان دلایل آشکار بر ایشان می‌آوردند ولی آنان [می] گفتند: «آیا بشری ما را هدایت می‌کند؟» پس کافر شدند و روی گردانیدند و خدا بی‌نیازی نمود، و خدا بی‌نیاز ستوده است» (تغابن / ۶)؛

پاسخ قرآن به این تردید، ارجاع به رسالت رسولان پیشین است؛ یعنی به این اشکال پاسخ نقضی می‌دهد: «و آنگاه که گفتند خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ [همان کتابی که] برای مردم روشنایی و رهنمود است» (انعام / ۹۱)؛

«و پیش از تو [نیز] جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم، اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید» (انبیاء / ۷)؛

## ۲- انکار نزول وحی بر پیامبر ﷺ به طور خاص:

در این نوع احتجاج، مشرکان، از باب جدل، نزول وحی بر انسان را ممکن فرض می‌کردند و سپس با توسل به دلایلی، نتیجه می‌گرفتند که پیامبر ﷺ فاقد شرایط و خصوصیات نبی است. این دلایل به طور خلاصه از این قرار است:

- شخص پیامبر ﷺ ویژگی خاصی در بین قوم خود ندارد که از سوی خدا برگزیده شود و افراد دیگری نسبت به او شایستگی‌های بیشتری دارند؛

«[آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است؟] نه! بلکه آنان در باره قرآن من دو دلند. [نه، بلکه هنوز عذاب [مرا] نچشیده‌اند» (ص / ۸)؛

«گفتند: چرا این قرآن بر مردی از بزرگمردان آن دو قریه نازل نشده است؟» (زخرف / ۳۱)؛

- اگر خداوند بشری را به رسالت برگزیند، باید او را از نعمت‌های خاص برخوردار کند و در موهبت‌های مادی او را بر دیگران برتری دهد:

«و گفتند: «این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای بر او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟ - یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد؟» (فرقان / ۷، ۸)؛

«و مبادا تو برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود ترک گویی و سینه‌ات بدان تنگ گردد که می‌گویند: «چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته‌ای با او نیامده است؟»» (هود/ ۱۲).

- انبیای گذشته نظیر موسی و عیسی، آیاتی اقناعی به قوم خود ارائه کردند اما این شخص که خود را نبی می‌خواند هیچ آیتی از آن گونه به ما ننموده است:

«پس چون حق از جانب ما برایشان آمد، گفتند: «چرا نظیر آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟» آیا به آنچه قبلاً به موسی داده شد کفر نورزیدند؟ گفتند: «دو ساحر با هم ساخته‌اند.» و گفتند: «ما همه را منکریم.»» (قصص / ۴۸)؛

«پس همانگونه که برای پیشینیان هم عرضه شد، باید برای ما نشانه‌ای بیاورد» (انبیاء / ۵)؛

«و هرگاه برای آنان آیاتی نیاوری، می‌گویند: «چرا آن را خود برنگزیدی؟»» (اعراف / ۲۰۳)؛

### ۱-۱- ارزیابی و تحلیل مشرکان از ماهیت قرآن

قرآن کریم با نقل گفتار مخالفان در باره ماهیت قرآن، تصویری از مجادله‌های رایج میان مشرکان را به ثبت رسانده است. آنان با انکار ماهیت وحیانی قرآن، آن را دروغ‌بافته‌هایی می‌نامیدند که پیامبر ﷺ بر خداوند افترا می‌بندد. حال اگر از نظر آنان قرآن وحی الهی نبود، پس چه بود؟ مشرکان تحلیل‌های متعددی برای منشأ قرآن داشتند که قرآن از آن‌ها خبر می‌دهد:

۱-۱-۱- خواب‌های پریشان: یکی از راه‌های دریافت وحی که در سنت انبیای اسرائیلی مشهور بود، مکاشفه و رؤیا در خواب یا بیداری است<sup>۱</sup>، مشرکان از سر استهزاء، تجربه وحیانی پیامبر را خواب‌های آشفته می‌نامیدند: «بلکه گفتند: «خواب‌های شوریده است، [نه] بلکه آن را بریافته است» (انبیاء / ۵).

۱-۱-۲- دریافت‌های شاعرانه و القانات جن: در تصور عرب جاهلی «شاعر شخصی بود که معرفت و شناخت دست اولی از جهان نادیده داشت و این آگاهی وی از عالم غیب، برخاسته از ملاحظات شخصی وی نبود بلکه نتیجه ارتباط صمیمانه‌ای بود که با موجودات فوق طبیعی به نام جنیان داشت» (ایزوتسو، ۱۳۷۴: ۲۱۶). جنی را که با شاعر یا کاهن در تماس بود رئی می‌گفتند و جن اختصاصی هر شاعر با نام خاصی نیز شناخته می‌شد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۴/ ۳۴۵؛ البیان و التبیان، ۱۴۲۳ق: ۱/ ۲۴۱؛ الحیوان، ۱۴۲۴ق: ۶/ ۴۲۱، ۴۲۲). چنین تصور می‌شد که

---

۱. در قرآن در سه موضع به رؤیای وحیانی پیامبر اشاره دارد: (انفال / ۴۳؛ اسراء / ۶۰؛ فتح / ۲۷) که در اولی تصریح شده است که این رؤیا در خواب (منام) بوده است. در ماجرای ذیح اسماعیل نیز ابراهیم از رؤیایی سخن می‌گوید که در خواب دیده بود (صافات / ۱۰۲، ۱۰۵). محتمل است که برخی موارد استعمال ریشه «رأی» در باب افعال نیز اشاره به رؤیای وحیانی باشد: «وَ كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» (انعام / ۷۵).

شاعر کلمات خود را از جنّی دریافت می‌کند که با وی ارتباطی اختصاصی دارد. نسبت جنون به پیامبر یا شاعر دانستن او با این تصور کهن از رابطه جن و شاعر قابل فهم می‌شود (صافات / ۳۶؛ طور / ۲۹، ۳۰؛ حاقه / ۴۱). حال آن که وحی از جانب خدا به پیامبر القا می‌شود و از جنس شعر هم نیست: «و [ما] به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست؛ این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست» (یس / ۶۹). این پندار خرافی در سوره شعراء مورد اشاره قرار گرفته است و علاوه بر آن که صغرای قضیه (نزول اجنه و شیاطین بر پیامبر و در نتیجه، شیطانی بودن منشأ قرآن) رد و انکار شده است<sup>۱</sup> (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۲۱/۷)، کبرای آن (فروید آمدن شیاطین بر شعرا و کاهنان) نیز فریبکارانه و دروغ شمرده شده است: «آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟- بر هر دروغزن گناهکاری فرود می‌آیند- که گوش فرا می‌دارند و بیشترشان دروغگویند- و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند- آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی سرگردانند؟- و آنان چیزهایی می‌گویند که انجام نمی‌دهند» (شعراء/ ۲۲۱-۲۲۶)<sup>۲</sup>.

۱-۳- گفتار کاهن: در فرهنگ جاهلی کاهن (فالگیر و طالع بین) نیز مردی بود که در تصرف جن قرار داشت و تحت تأثیر الهام جنیان کلماتی غیر طبیعی بر زبان می‌راند. کاهن نقاط

۱. «و شیطان‌ها آن را فرود نیاورده‌اند - و آنان را نسزد و نمی‌توانند [وحی کنند] - در حقیقت آنها از شنیدن، معزول [و محروم] اند» (شعراء / ۲۱۰-۲۱۲).

۲. ایراد اتهام شاعری یا ساحری به پیامبر را باید در این چهارچوب تفسیر کرد؛ سایر برداشت‌ها موجب توهّم امور باطلی می‌گردد؛ از جمله این که معمولاً گفته می‌شود مشرکان قالب ادبی قرآن را به شعر نزدیک می‌پنداشتند؛ گویی دغدغه آنان واقعا نقد ادبی قرآن بوده است؛ انتساب قرآن به سحر را نیز چنین توجیه کرده‌اند که قرآن، همچنان که سحر، میان پدر و پسر و زن و شوهر جدایی می‌افکند یا این که جذابیت ادبی قرآن آنان را مسحور خود می‌ساخته است. این ارزیابی‌ها بدان جا ختم می‌شود که گویا مشرکان به قرآن به مثابه اثری هنری می‌نگریسته‌اند و در مقام مناقضه و معارضه با آن بوده‌اند- از آن دست نقیضه سرایی که میان شاعران دوران جاهلی، اموی و عباسی متداول بوده است. لذا حال که قرآن مخالفان را به هموردی فراخوانده است (تحدی)، این هموردگی را باید از گونه مناقضه میان جریر و فرزندق تلقی کرد. نتیجه همه این توهّم‌های بی در پی و به هم پیوسته، آن است که قرآن عرب را به مناقضه با خود فراخوانده است، هم چنان که شاعران و ادیبان از طریق خلق آثاری ادبی به معارضه و عرض اندام در برابر یکدیگر بر می‌خیزند؛ و آنچه منظور تحدی قرآن بوده است، صرفاً جنبه ادبی و هنری آن است. این نظریه‌پردازی‌های انتزاعی محصول عصر عباسی است که در آن مباحث نقد ادبی و زیبایی‌شناسی شعر رواجی تمام یافته بود و از سوی دیگر در واکنش به جنبش شعوبیه، ویژگی‌های منحصر به فرد زبان عربی مورد تأکید قرار می‌گرفت و در همه این مفاخرات، البته برگ برنده، قرآن بود که کسی را یارای انکار جایگاه ویژه آن نبود. خردگرایان معتزلی ابتدا به نفی این جریان گرایش داشتند؛ به طوری که ابراهیم نظام و پیروانش، به کلی تقلیدناپذیری نظم قرآن را بر این اساس که اسلوب یا فصاحت و بلاغت آن حجت پیامبر باشد منکر بودند. اما جاحظ که گرایش نژادپرستانه عربی او مشهور است، با این جریان همراه شد و کتاب نظم قرآن را به نگارش در آورد. پس از او معتزلیان عمدتاً اعجاز ادبی قرآن را پذیرفتند.

مشترک فراوانی با شاعر داشت و در اوایل جاهلیت تمایزی میان شاعر و کاهن نبود. در واقع، شعر و کهانت هر دو تجلیاتی از شمنی‌گری بودند. در دوره‌های متأخرتر، کاهن از شاعر به واسطه قالب ادبی خاصی که در سخنان خود به کار می‌برد، یعنی سجع متمایز می‌شد. از لحاظ وظیفه اجتماعی، کاهن شخصی بود دارای قدرتهای سرّی و نهانی که با استفاده از این قدرتها خدماتی چون خوابگزاری، اطلاع دادن از محل گمشده‌ها، معالجه بیماران و معرفی قاتل در حوادث جنایی، برای قبیله خود انجام می‌داد و مزدی که حلوان نامیده می‌شد دریافت می‌کرد (ایزوتسو، ۱۳۷۴: ۲۲۱؛ البیان و التبيين، ۱ / ۲۴۱؛ ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۴۷/۲؛ مرزوقی، ۱۴۱۷ق: ۴۰۲-۴۱۵). در مواضعی از قرآن، ادعای مشرکان درباره کهانت پیامبر و هم سنخ دانستن قرآن با اقوال کاهنان طرح و رد شده است: «فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَامَجْنُونٍ - أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرْنَصُ بِهٖ رَيْبَ الْمُنُونِ» (طور / ۲۹، ۳۰: قس. حاقه / ۴۲؛ دخان / ۱۴).

۱-۴- اقتباس از افراد یا آثار پیشینیان: در سوره نحل آیه ۱۰۳، اتهام تعلیم گرفتن پیامبر از فردی ذکر شده است که عرب زبان نبوده است: «و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند جز این نیست که بشری به او می‌آموزد». در آیات دیگری، که سیاق آنها عموماً درباره رستاخیز و قیامت است، از زبان کفار قرآن «اساطیر الاولین» نامیده شده است. گویا مشرکان، جاودانگی بشر و زندگی پس از مرگ، را اعتقادی محسوب می‌کرده‌اند که اقوام قدیم بدان گرایش داشته‌اند. در سوره فرقان (۴-۵)، پس از آن که از زبان مشرکان، اتهام «بی‌اساس و ساختگی بودن قرآن» (افک افتراه) را نقل می‌کند و این که گروهی او (پیامبر) را بر این کار یاری کرده‌اند، به قول دیگری از مشرکان اشاره می‌کند که قرآن را رونوشتی از «اساطیر الاولین» دانسته‌اند که صبح و شام بر پیامبر املا می‌شود.

۱. تفاسیر او را غلامی رومی یا غلامی آهنگر که به دیانت نصرانی بود و یا از اهل کتاب معرفی کرده‌اند که اسلام آورده بود (ن.ک. طبری، ۱۴۱۲ق: ۱۴ / ۱۱۹؛ قمی مشهدی، بی تا: ۷ / ۲۷۴).

۲. ن. ک. انعام / ۲۵؛ نحل / ۲۴؛ مؤمنون / ۸۳؛ نمل / ۶۸؛ احقاف / ۱۷؛ قلم / ۱۵؛ مطففین / ۱۳. فقط در دو مورد (انفال / ۳۱ و فرقان / ۵) بحثی از قیامت نیست.

۳. خلیل می‌نویسد: «و الواحد من الأساطیر إسطاره و أسطورة، (و هی) أحادیث لا نظام لها بشیء»؛ بر این اساس، «اساطیر الاولین» به معنای افسانه‌های کهن نیست (آن چنان که امروزه اسطوره به مفهوم myth به کار می‌رود) بلکه به معنای تصورات بی‌ربط و در هم و بر هم اقوام گذشته در باره جهان است، خواه ساختاری داستانی داشته باشد، خواه چنین نباشد.

۴. گاهی پس از طرح موضوع رستاخیز، مشرکان انکار خود در این باره را با سحر خواندن رستاخیز ابراز می‌کنند: «و اگر بگویی شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت این جز سحری آشکار نیست» (هود / ۷). (نیز ن. ک. سیا / ۴۳؛ صافات / ۱۵؛ احقاف / ۷؛ قمر / ۲).

## ۲- سهم مشرکان و اهل کتاب در ایراد اتهام

بجز آیه ۲۳ سوره بقره که تنها مورد مدنی از قطعات تحدی است و احتمالاً به بدگمانی یهودیان مدینه در باره اصالت وحی قرآنی اشاره دارد، در سایر موارد اصل اتهام از جانب مشرکان وارد می‌شود؛ بخصوص آنجا که هر گونه وحی و رسالتی انکار می‌گردید؛ با این حال هرگاه که نفی نبوت خاصه مطرح بود، ردی از اهل کتاب نیز نمودار می‌شد. گرچه قرآن به صراحت نامی از یهود و نصارا در این میان نمی‌برد؛ تلویحاً از قرآن دریافت می‌شود که برخی اهل کتاب در این باره به مشرکان مشاوره می‌دادند. در سوره انعام در خطابی که ابتدا مشرکان را مورد توجه قرار می‌دهد، نفی نزول هر گونه وحی بر بشر سخنی از سر قدرناشناسی شمرده شده است سپس خطاب متوجه اهل کتاب شده و با اشاره به پنهان کردن حقایق کتبری از کتاب آسمانی تورات، نقش آنان را در اغرای مشرکان مورد تعریض قرار می‌دهد:

«و آن گاه که گفتند: «خدا چیزی بر بشری نازل نکرده»، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ [همان کتابی که] برای

۱. مفسران در تعیین مرجع ضمائر در «قدروا»، «قالوا»، «تجعلونه»، «تبدونها»، «تخفون»، «علمتم»، «تعلموا»، «انتم» و «اباؤکم» دچار مشکل شده‌اند؛ زیرا تلقی ایشان آن بوده که همه ضمائر باید یک مرجع داشته باشند. با آن که ارجاع ضمائر فاعلی در دو مورد نخست به مشرکان موجه‌تر به نظر می‌رسد (زیرا این گفته که «خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است» عقیده مشرکان است)، ارجاع ضمائر فاعلی در سه مورد بعدی به مشرکان نادرست به نظر می‌رسد و مناسب با اهل کتاب است. مفسران ارجاع ضمائر مرفوع در سه مورد بعدی به علاوه ضمیر «کم» را به اهل کتاب بلاشکال دیده‌اند. عمده مفسران، مانند علامه طباطبایی، استدلال کرده‌اند که قرآن نمی‌توانسته است در موضوع وحی که مورد انکار مشرکان بود با آنان به چیزی احتجاج کند که بدان ایمان نداشته‌اند؛ لذا همه ضمائر را به «یهود» بازگردانده‌اند و اشکال انتساب این سخن (نفی هر گونه وحی بر بشر) به یهودیان را چنین پاسخ داده‌اند که آنان از سر عناد این سخن را بر خلاف اعتقاد واقعی خویش بر زبان رانده بودند! حال آن که قرآن این گفتار را سخنی می‌داند که نه از سر عناد بلکه از سر بی‌معرفتی به خداوند بیان شده است. اما فخر رازی تفکیک میان مراجع ضمائر را ممکن دانسته است (مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق: ۶۱/۱۳). از دید مؤلف این نوشتار، بر خلاف قول مفسران، چهار ضمیر آخر را نیز نمی‌توان به اهل کتاب بازگرداند؛ با آن که مفسران به علت آن که این بخش از آیه از تعلیم سخن گفته است، تعلیم مذکور را بر تعلیم وحیانی به اهل کتاب تطبیق داده‌اند و آن را مشابه (عَلَّمَكُمَا لِمَ تَكُنُ تَعْلِمُ) (نساء/ ۱۱۳) و «يَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/ ۱۵۱) دانسته‌اند؛ اما قید «مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ» حاکی از آن است که مخاطبان چیزی را آموخته‌اند که خود قبلاً از آن آگاه نبودند و پدرانشان نیز از آن بی‌خبر بودند، حال آن که اهل کتاب بنا به سنت آبا و اجدادی به محتوای کتاب الهی علم داشته‌اند؛ لذا ضمائر مخاطب در بخش پایانی آیه مشرکان را در نظر دارد که از طریق وحی قرآنی مطالبی آموختند که پیش از این خود و پدرانشان بدان آگاهی نداشته‌اند. ضمن این که اگر قرائتی را اصیل بدانیم که افعال «تجعلونه»، «تبدونها» و «تخفون» را به صیغه غائب روایت می‌کند، اشکال برطرف می‌شود و عبارت شامل این افعال غایب شکل معترضه‌ای را پیدا می‌کند که در وسط خطاب به مشرکان قرار گرفته است.

مردم روشنائی و رهنمود است، [و] آن را به صورت طومارها درمی‌آورید. [آنچه را] از آن [می‌خواهید] آشکار و بسیاری را پنهان می‌کنید، و چیزی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، به شما آموخته شد.» بگو: «خدا [همه را فرستاده]» آن گاه بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به بازی [سرگرم] شوند» (انعام / ۹۱).

### ۳- واکنش‌های قرآن به این اتهام

نتیجه‌ای که مشرکان از این ارزیابی‌ها می‌گرفتند آن بود که پیامبر قرآن را به دروغ به خداوند نسبت می‌دهد و در ادعای دریافت وحی از خداوند کاذب است. در چندین موضع، قرآن از مشرکان نقل می‌کند که می‌گفتند او قرآن را افترا بسته است. به نظر می‌رسد برخورد قرآن با این شبهه دو صورت داشته است. در وهله نخست، پاسخ‌های قرآن متناسب با ماهیت جدل‌آمیز این اتهام<sup>۱</sup>، اجمالی و گذرا و در حدّ طرح شبهه و نفی آن است؛ تلاشی برای اقناع مخاطب در آن دیده نمی‌شود؛ چه بسا بتوان گفت ضرورتی برای این کار دیده نمی‌شده است (موارد ۱-۳ تا ۵-۳). گاهی نیز به این شبهه پاسخی تفصیلی داده شده است تا قاطع محاصمه باشد، این استدلال‌ها صورت‌بندی‌های مختلفی دارند و اغلب از دو یا چند پاسخ زیر ترکیب یافته‌اند:

#### ۳-۱- تأکید بر حق بودن قرآن و انتساب آن به خداوند

«آیا در این سخن نیندیشیده‌اند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آن‌ها نیامده است؟- یا پیامبر خود را [درست] نشانخته و [لذا] به انکار او پرداخته‌اند؟- یا می‌گویند او جنون دارد؟ نه، [بلکه] [او] حق را برای ایشان آورده و [لی] بیشترشان حقیقت را خوش ندارند» (مؤمنون / ۷۰)؛ «آیا می‌گویند: آن را برافتنه است؟ [نه چنین است] بلکه آن حقّ و از جانب پروردگار توسّست تا مردمی را که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است هشدار دهی، امید که راه یابند» (سجده / ۳).

#### ۳-۲- بسنده دانستن شهادت خداوند، فرشتگان و عالمان به کتاب بر رسالت پیامبر

«بگو: کدام گواهی از همه برتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است. و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را [که این پیام به او] برسد، هشدار دهم» (انعام / ۱۹)؛

۱. در (سوره انعام / ۳۳) بیان می‌دارد که مخالفان پیامبر نه از سر حقیقت جویی و پرهیز از باطل این اتهامات را مطرح می‌کردند؛ مسأله تکذیب شخص رسول خدا در کار نبود بلکه آنان از پذیرش پیام آیات الهی ابا داشتند: «به یقین می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را سخت غمگین می‌کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند».

«و کسانی که کفر ورزیدند می‌گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است که خدا و آن کس که علم کتاب نزد او است، میان من و شما گواه باشد» (رعد / ۴۳)؛

«لیکن خدا به [حقیقت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد. [او] آن را به علم خویش نازل کرده است؛ و فرشتگان [نیز] گواهی می‌دهند. و گواهی خدا کافی است» (نساء / ۱۶۶)؛

در مورد اخیر، این امر که قرآن به علم خدا نازل شده است (آنزله بعلمه)، با قطعهٔ تحدی در سوره هود مشابهت دارد.<sup>۱</sup>

### ۳-۳- ناپایداری باطل و ثبات حق

حق و باطل نزد خداوند علی‌السویه نیست و سنت الهی آن است که باطل را محو سازد و حق را پا بر جای دارد. اگر قرآن باطل باشد، به سرنوشت باطل‌های دیگر دچار خواهد شد و اگر حق باشد، باقی خواهد ماند:

«بلکه می‌گویند: بر خدا دروغی بسته است. پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می‌نهد؛ و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجای می‌کند. اوست که به راز دل‌ها داناست» (شوری / ۲۴).<sup>۲</sup>

### ۳-۴- کیفر قطعی مفتربیان

افترا بستن بر خداوند یکی از عظیم‌ترین گناهان است و قطعاً بدون کیفری سخت نخواهد ماند:

«یا می‌گویند: این کتاب، دروغی است که خود بافته است. بگو: اگر من آن را چون دروغی به هم بافته باشم، شما نمی‌توانید خشم خدا را از من بازدارید. خدا از آن طعن‌ها که بدان می‌زنید آگاه‌تر است. و شهادت او میان من و شما کافی است. و اوست آمرزنده مهربان» (احقاف / ۸)؛

«و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود- دست راستش را سخت می‌گرفتیم- سپس شاهرگش را پاره می‌کردیم- و هیچ یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد» (حاقه / ۴۴-۴۷).<sup>۳</sup>

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می‌بندد یا می‌گوید: «به من وحی شده»، در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد، و آن کس که می‌گوید: «به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می‌کنم»؟ و کاش ستمکاران را در گرداب‌های مرگ می‌دید که

۱. ن. ک. اسراء / ۹۶؛ احقاف / ۸.

۲. قس. غافر / ۲۸.

۳. قس. یونس / ۱۵؛ هود / ۳۵.

فرشتگان [به سوی آنان] دستهایشان را گشوده‌اند [و نهیب می‌زنند]: «جان‌هایتان را بیرون دهید» امروز به [سزای] آنچه بناحق بر خدا دروغ می‌بستید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می‌یابید» (انعام / ۹۳)؛

### ۳-۵- همپایه بودن افترا بر خداوند و تکذیب آیات الهی

افترا بستن بر خدا و تکذیب آیات الهی دو جرم همپایه و معادلند که هیچ ظلم دیگری با آن‌ها برابری نمی‌کند. این مفهوم که با عبارت «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ» و عبارات مشابه در چند موضع از سور مکی آمده است (انعام / ۲۱؛ اعراف / ۳۷؛ یونس: ۱۷؛ عنکبوت / ۶۸؛ زمر / ۳۲)، تهدیدی تلویحی محسوب می‌شود؛ زیرا افترا بر خداوند گر چه جرمی سنگین و مستوجب کیفری سهمگین است اما جرم مشرکان، یعنی تکذیب آیات الهی، از لحاظ زشتی و عقوبت، معادل آن است؛ بنابراین مشرکان که بی‌پروا چنین تهمتی به پیامبر می‌زنند باید به هوش باشند؛ زیرا با این کار مرتکب تکذیب آیات الهی شده‌اند که عقوبتی سخت در پی دارد:

«تنها کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغ‌گویند» (نحل / ۱۰۵)؛

«کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسد، آیات الهی قرآن را تشخیص می‌دهند. کسانی که به خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند- و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟ بی‌تردید، ستمکاران رستگار نمی‌شوند» (انعام / ۲۰ و ۲۱)؛

### ۳-۶- تصدیق تعالیم و حیانی موجود نزد اهل کتاب

گفتمان قرآنی با اهل کتاب بر مشابهت پیام قرآن با محتوای کتب و حیانی پیشین تأکید دارد و از این امر همچون دلیلی قاطع بر «من عند الله» بودن قرآن یاد می‌شود که هر شک و تردیدی را در باره این کتاب زایل می‌سازد. در سیزده موضع، از قرآن و رسول خدا ﷺ با وصف «تصدیق کننده تعالیم کتب و انبیای پیشین» نام برده شده است و در موارد متعدد دیگر از مشابهت و مطابقت تعالیم قرآن و تعلیمات انبیای گذشته سخن رفته است. در سوره آل عمران از میثاقی سخن رفته است که خداوند از اهل کتاب گرفته است که هرگاه پیام‌آوری نزد ایشان آمد که «مصدق تعالیم گذشته» بود، به او ایمان آورند و یاریش کنند:

«و [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده‌ای آمد که آنچه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید. [آن گاه] فرمود: «آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟» گفتند: «آری، اقرار کردیم.» فرمود: «پس گواه باشید و من با شما از گواهانم.» (آل عمران / ۸۱)؛  
بر این اساس، قرآن «مصدق» تعلیمات آشنای اهل کتاب معرفی می‌شود:

«به تو جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است گفته نمی‌شود. به راستی که خداوندگار تو دارای آمرزش و دارنده کیفری پرورد است» (فصلت / ۴۳)؛

«و این کتاب، نازل شده از جانب پروردگار جهانیان است - آن را روح الامین نازل کرده است - بر دل تو، تا از بیم‌دهندگان باشی - به زبان عربی روشن - و آن در نوشته‌های پیشینیان نیز هست - آیا این نشانه برایشان بسنده نیست که علمای بنی اسرائیل از آن آگاهند؟» (شعراء / ۱۹۲-۱۹۷)؛

«قطعاً در صحیفه‌های گذشته این [معنی] هست - صحیفه‌های ابراهیم و موسی» (اعلی / ۱۸-۱۹)؛

«و این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم، [و] کتابهایی را که پیش از آن آمده تصدیق می‌کند. و برای اینکه [مردم] أم القری [مکه] و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی. و کسانی که به آخرت ایمان می‌آورند، به آن [قرآن نیز] ایمان می‌آورند، و آنان بر نمازهای خود مراقبت می‌کنند» (انعام / ۹۲)؛

«و آنچه از کتاب به سوی تو وحی کرده‌ایم، خود حق [و] تصدیق‌کننده [کتابهای] پیش از آن است. قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست» (فاطر / ۳۱)؛

«و پیش از آن، کتاب موسی راهبر و [مایه] رحمتی بود و این [قرآن] کتابی است به زبان عربی که تصدیق‌کننده [آن] است تا کسانی را که ستم کرده‌اند هشدار دهد و برای نیکوکاران مژده‌ای باشد» (احقاف / ۱۲)؛

«گفتند: «ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق‌کننده [کتابهای] پیش از خود است، و به سوی حق و به سوی راهی راست راهبری می‌کند» (احقاف / ۳۰)؛

«و ما این کتاب [قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، و از

هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار داده‌ایم» (مائده / ۴۸)؛

«این کتاب را در حالی که مؤید آنچه [از کتابهای آسمانی] پیش از خود می‌باشد، به حق بر تو نازل کرد، و تورات و انجیل را...» (آل عمران / ۳)؛

«و از اهل کتاب عمل به این میثاق الهی خواسته می‌شود و ناقضان میثاق سرزنش و تهدید می‌شوند و بدانچه نازل کرده‌ام- که مؤید همان چیزی است که با شماست- ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و تنها از من پروا کنید» (بقره / ۴۱)؛

«و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آنچه نزد آنان است برایشان آمد، و از دیرباز [در انتظارش] بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می‌جستند ولی همین که آنچه [که اوصافش] را می‌شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد» (بقره / ۸۹)؛  
«و چون به آنان گفته شود: «به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید»، می‌گویند: «ما به آنچه بر خود ما نازل شده ایمان می‌آوریم» و غیر آن را- با آنکه [کاملاً] حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است- انکار می‌کنند. بگو: «اگر مؤمن بودید، پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید؟»» (بقره / ۹۱)؛

«بگو: «کسی که دشمن جبرئیل است [در واقع دشمن خداست] چرا که او، به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است، در حالی که مؤید [کتابهای آسمانی] پیش از آن، و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است.»» (بقره / ۹۷)؛

«و آن گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد- که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت- گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند، چنان که گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند» (بقره / ۱۰۱)؛

«ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم یا هم چنان که «اصحاب سبت» را لعنت کردیم آنان را [نیز] لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است» (نساء / ۴۷)؛

با مفروض انگاشتن این ویژگی وحی قرآنی، علاوه بر اهل کتاب، دیگر مخاطبان پیامبر ﷺ نیز مورد احتجاج قرار می‌گیرند تا به الهی بودن این کتاب اقرار کنند. توضیح این

مطلب از این قرار است: معرفت‌های مشترک میان قرآن و أهل کتاب در واقع از منبع واحدی نشأت گرفته‌اند که قرآن آن را «الکتاب» می‌نامد و از نحوه استعمال این واژه در قرآن بر می‌آید که «الکتاب» یا «الکتاب المبین» که ذره‌ای را فروگذار نکرده است، حاوی (لا اقل بخشی از) علم خداوند است (انعام/ ۳۸، ۵۹؛ یونس/ ۶۱؛ هود/ ۶؛ رعد/ ۳۹؛ اسراء/ ۵۸؛ طه/ ۵۲؛ حج/ ۷۰؛ نمل/ ۷۵؛ سبأ/ ۳؛ فاطر/ ۱۱؛ ق/ ۴؛ حدید/ ۵)؛ قوانین آفرینش و تشریح نیز در این کتاب ثبت است (انفال/ ۷۵؛ توبه/ ۳۶؛ احزاب/ ۶)؛ هم چنان که «علم»، یعنی شناخت قطعی و قابل اعتماد، جز از این کتاب نشأت نمی‌گیرد (قس. ایزوتسو، ۱۳۷۴: ۷۱) و هر عقیده‌ای که منشأی جز این کتاب داشته باشد، شناختی بی‌پایه و اساس (ظن) یا از روی هوا و هوس است (روم/ ۲۹؛ نجم/ ۲۳، ۲۸). از این جا می‌توان گفت که قرآن معرفت‌های موجود نزد مردمان را به دو دسته متمایز تقسیم می‌کند: ۱) معرفت‌هایی که از جانب خداوند بر بشر وحی شده و ریشه در الکتاب دارند؛ ۲) معرفت‌ها و شناخت‌هایی که بشر مبتنی بر ظن و گمان یا هوا و هوس خویش ساخته و پرداخته است و لذا حجّیتی ندارند؛ از این روست که می‌بینیم قرآن در محاجّه با مشرکان بر سر عقاید شرک آلودشان، از آنان می‌خواهد که منبع این عقاید را معرفی کنند و می‌پرسد که: «آیا به آنان پیش از آن [قرآن] کتابی داده‌ایم که بدان تمسک می‌جویند؟» (زخرف/ ۲۱)؛ «اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده‌ای از علم نزد من آورید» (احقاف/ ۴). چنین مدرکی اگر باشد، حجتی قاطع و نیرومند (سلطان مبین) به نفع مشرکان خواهد بود؛ ولی مشرکان هیچ حجتی از جانب خدا ندارند که مؤید دعوی باطل آنان باشد: «گفتند خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است؛ او [از این نسبت] منزّه است. او بی‌نیاز است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست. شما را بر این [ادّعا] حجّتی نیست. آیا چیزی را که نمی‌دانید، به دروغ بر خدا می‌بندید؟» (یونس/ ۶۸). مشرکان در مقابل این چالش، پاسخی نداشتند جز این که بگویند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم] با پی‌گیری از آنان، راه یافتگانیم» (زخرف/ ۲۲).

در برابر این عقاید بی‌پایه و اساس که قرآن آن‌ها را «بغیر علم» و در نتیجه «افترا بر خداوند» وصف می‌کند (انعام/ ۱۴۰؛ یونس/ ۵۹؛ نحل/ ۵۶)، عقاید و احکامی قرار دارند که از «الکتاب» سرچشمه گرفته‌اند و بنابراین به معنای درست کلمه، علم محسوب می‌شوند؛ یعنی معرفت و شناختی از گونه معتمد و استوارند. این معرفت‌های علمی، همان است که خداوند بر

رسولانش وحی کرده است و در آستانه نزول قرآن، سنتی را پدید آورده‌اند که جهان‌بینی گروهی از ساکنان زمین را شکل می‌دهد. قرآن این مردم را «اهل کتاب» می‌نامد. در مقابل اهل کتاب، امت‌هایی قرار دارند که تاکنون در متن این جهان‌بینی خاص قرار نگرفته‌اند و اگر در اثر معاشرت با اهل کتاب، با برخی عقاید آنان آشنایی اجمالی حاصل کرده‌اند، این آشنایی چندان در ذهن آنان رسوخ نکرده که با آن زیست کنند و حیات و نگرش خود به جهان را بر اساس آن نظم و سامان دهند. قرآن این گروه دوم را امیان می‌نامد<sup>۱</sup> (جمعه / ۲؛ قصص: ۴۶؛ سجده / ۳؛ سبأ / ۴۴؛ یس / ۶). رسول خدا ﷺ از این گروه دوم برخاسته است و پیش از تلقی وحی، از کتاب و ایمان اطلاعی نداشته و به تبع آن، چشم‌داشتی نیز نداشته است که کتابی به او وحی شود (شوری / ۵۲؛ نساء / ۱۱۳؛ هود / ۴۹؛ قصص / ۸۶؛ یونس / ۱۶). اما تقدیر خداوند چنین بوده است که رحمت افزون بر استحقاق وی به فردی از امیان تعلق گیرد که ضمناً نژاد به ابراهیم نیز می‌برد.

طبق قرآن، آورده پیامبر در بسیاری از بخش‌ها با سنت موجود در میان اهل کتاب مطابق است و آن را تصدیق می‌کند؛ در ضمن اموری را شرح می‌دهد که آنان سعی در پنهان کردن آن دارند (مائده / ۱۵) و از انحرافات خبر می‌دهد که اهل کتاب از سر بنی در دین پدید آورده‌اند و قرآن آن را «اختلاف در الکتاب» می‌نامد (بقره / ۱۷۶، ۲۱۳، ۲۵۳؛ آل عمران / ۱۰۵؛ یونس / ۱۹، ۹۳؛ هود / ۱۱۰؛ نحل / ۶۴، ۱۲۴؛ نمل / ۷۶؛ فصلت / ۴۵؛ جاثیه / ۱۷). معقول نیست که فردی از امیان از نزد خود این امور را بداند؛ آن هم فردی که عمر خود را در بین قومی امی سپری کرده است (یونس / ۱۶) و اگر مسافرت‌هایی کوتاه به سرزمین‌های اطراف زادگاهش داشته، در معیت قومش و به قصد تجارت و نه علم آموزی بوده است و هرگز کسی یاد ندارد که او کتابی خوانده یا نوشته باشد (عنکبوت / ۴۸). به تعبیر قرآن، پیامبر به غیر از طریق وحی (چه وحی مستقیم و چه به واسطه اهل کتاب)، ممکن نبود چنین علمی حاصل کند (نساء / ۱۱۳، بقره / ۱۵۱، ۲۳۹) و چون سابقه او و مراوداتش بر همه روشن و معلوم بود، نمی‌شد گفت که او این چیزها را از اهل کتاب گرفته است پس برای قوم پیامبر به ناچار راهی نمی‌ماند جز این که اعتراف کنند که وی از طریق وحی مستقیم الهی به این علم دست یافته است. قوم پیامبر، چه آنان که به او ایمان آوردند و چه مخالفان او، در وجدان خود به این امر اقرار داشتند گرچه برخی از سر عناد و استکبار، از تصدیق پیامبر خودداری می‌کردند. این احتجاج چنان که پس از این خواهیم دید، گزاره مبنایی در احتجاج آیات تحدی است.

۱. برای تقابل میان اصطلاح «اهل کتاب» و «امیان»، (ن.ک. آل عمران / ۲۰، ۷۵).

## ۳-۷- تأیید محتوای قرآن از جانب گروهی از عالمان اهل کتاب

قرآن جهان‌بینی را عرضه می‌کند که با جهان‌بینی اهل کتاب موافقت دارد. این مسأله گر چه از جانب خاورشناسان به گونه‌ای دیگر تعبیر شده است و اکثر آنان همواره به اسلام از منظر دینی اقتباسی و التقاطی نگریسته‌اند، این امر در نگرش قرآنی کاملاً طبیعی و غیر قابل‌خداشه تلقی می‌شود؛ زیرا قرآن را در دسته نخست از معرفت‌ها، یعنی معرفت‌های مأخوذ از الکتاب (علم خداوند)، قرار می‌دهد؛ به دیگر معنا، یکی از نشانه‌های «من عند الله» بودن وحیی محسوب می‌شود که بر پیامبر نازل گردید. در سوره مکی قطعات فراوانی به چشم می‌خورد که شهادت اهل کتاب بر صحت مضامین قرآن در کنار شهادت خداوند، دلیل الهی بودن آن شمرده شده است:

«پس، آیا داوری جز خدا جوییم؟ با اینکه اوست که کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است. و کسانی که کتاب بدیشان داده‌ایم می‌دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است. پس تو از تردیدکنندگان مباش» (انعام / ۱۱۴)؛

«و اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنه‌ار از تردیدکنندگان مباش» (یونس / ۹۴)؛

«و چون آنچه را به سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می‌بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته‌اند، اشک از چشم‌هایشان سرازیر می‌شود. می‌گویند: خداوندگار، ما ایمان آورده‌ایم؛ پس ما را در زمره گواهان بنویس و برای ما چه [عذری] است که به خدا و آنچه از حق، به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آنکه چشم داریم که خداوندگارمان ما را با گروه صالحان [به بهشت] درآورد؟» (مائده / ۸۳، ۸۴)؛

«و کسانی که کافر شدند می‌گویند تو فرستاده نیستی؛ بگو گواهی خدا و آن کس که علم کتاب نزد او است، میان من و شما کفایت می‌کند» (رعد / ۴۳)؛

«بگو [چه] به آن ایمان بیاورید یا نیاورید، بی‌گمان کسانی که پیش از [نزول] آن دانش یافته‌اند، چون [این کتاب] بر آنان خوانده شود سجده‌کنان به روی درمی‌افتند و می‌گویند منزه

۱. مرحوم فولادوند ترجمه «أنزل إلیکم الکتاب» را به صورت «این کتاب را بر شما نازل کرد» آورده، یعنی الف و لام را برای عهد ذهنی گرفته است که در این صورت الکتاب اشاره به قرآن دارد. اما نظر به مفهوم خاصی که «الکتاب» در موارد عمده‌ای از قرآن دارد و اعم از قرآن و کتب مقدس دیگر است، بویژه وقتی که با مشتقات «تفصیل» به کار می‌رود، به نظر می‌رسد در اینجا نیز این واژه برای اشاره به ماده و منبع مشترک قرآن و دیگر کتب مقدس به کار رفته و معادل «الکتاب المبین» باشد.

است خداوندگار ما، که وعده خداوندگار ما قطعاً انجام‌شدنی است» (اسراء/ ۱۰۷ و ۱۰۸)؛  
«و تا آنان که دانش یافته‌اند بدانند که این [قرآن] حق است [و] از جانب خداوندگار توست  
و بدان ایمان آورند و دل‌هایشان برای او خاضع گردد. و به راستی خدا کسانی را که ایمان  
آورده‌اند، به سوی راهی راست راهبر است» (حج/ ۵۴)؛  
«کسانی که قبل از آن، کتاب [آسمانی] به ایشان داده‌ایم، آنان به [قرآن] می‌گروند و چون  
بر ایشان فرو خوانده می‌شود، می‌گویند بدان ایمان آوردیم که آن درست است [و] از طرف  
خداوندگار ماست؛ ما پیش از آن [هم] از تسلیم‌شوندگان بودیم» (قصص/ ۵۲ و ۵۳)؛  
«و همچنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم. پس آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم بدان ایمان  
می‌آورند، و از میان اینان کسانی‌اند که به آن می‌گروند، و جز کافران [کسی] آیات ما را انکار  
نمی‌کند» (عنکبوت/ ۴۷)؛  
«بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند، و جز  
ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند» (عنکبوت/ ۴۹)؛  
«و کسانی که از دانش بهره یافته‌اند، می‌دانند که آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو  
نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده [صفات] راهبری می‌کند» (سبأ/ ۶)؛  
«بگو به من خبر دهید، اگر این [قرآن] از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و  
شاهدی از بنی اسرائیل به مشابعت آن [با تورات] گواهی داده و ایمان آورده باشید و شما تکبر  
نموده باشید [آیا باز هم شما ظالم نیستید؟] البتّه خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند» (احقاف/ ۱۰)؛

### ۳-۸- خالی بودن قرآن از اختلاف

«آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا می‌بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری  
می‌یافتند» (نساء/ ۸۲)؛

ویژگی بری بودن قرآن از اختلاف، تقریر دیگری از ویژگی مصدق بودن آن نسبت به  
تعالیم انبیای ماضی است و بیان می‌دارد: «اگر قرآن از جانب غیر خدا می‌بود، لاجرم اختلاف  
زیادی با تعالیم موجود نزد اهل کتاب پیدا می‌کرد؛ حال آن که قرآن به شهادت عالمان به کتاب  
آسمانی، مصدق آن تعالیم است.»

مفسران عموماً اختلاف نفی شده از قرآن را اختلاف و ناسازگاری درونی وحی قرآنی و  
عبارت از تناقض و یا تعارض و تفاوت میان محتوا (اعم از احکام و عقاید و معارف) یا سبک و  
اسلوب و بلاغت اجزاء قرآن دانسته‌اند. برخی از آنان به اشکالی توجه کرده‌اند که از قید «کثیراً»

- که وصف «اختلاف» قرار گرفته است- ناشی می‌شود و به دفع این اشکال پرداخته‌اند. زیرا مفهوم مخالف آن چنین می‌شود که اگر قرآن از نزد خدا باشد، ممکن است اختلافی اندک در آن دیده شود (آلوسی، ۱۴۱۵ق: ۳/ ۸۹ و ۹۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۵/ ۲۰).

اگر «اختلاف» مورد اشاره در این جا، اختلاف تعالیم قرآن با تعالیم موجود نزد اهل کتاب باشد، آن گاه وجود اختلاف قلیل، موجه خواهد بود؛ زیرا طبق قرآن، وحی الهی در کنار نقش هدایت‌گری، کارکردی وحدت بخش و رافع اختلاف نیز دارد؛ با این توضیح که اختلاف، محصول خصوصیت فردمحوری یا به تعبیر قرآن «بغی» انسان است (آل عمران/ ۱۹؛ جاثیه/ ۱۷). با نزول وحی در میان یک امت، جامعه‌ای که از مؤمنان به وحی پدید می‌آید، به وحدت راه پیدا می‌کند:

«پس خداوند پیامبرانی، نویدآور و هشدار دهنده برانگیخت و با ایشان کتاب را بحق فرو فرستاد، تا [آن کتاب] میان مردم در آنچه اختلاف می‌کردند، حکم کند» (بقره/ ۲۱۳)؛

اما بنا به سنت اختیار و اختیار، پس از مدتی کوتاه یا طولانی، دوباره بغی بر طبایع مردم چیره می‌گردد و اختلاف رخ می‌نماید:

«و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد- پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمده بود- به خاطر خودخواهی که میانشان بود، هیچ کس/ در آن اختلاف نکرد» (همان)؛

قرآن بیان می‌دارد که این اتفاق مکرر در امت‌های پیشین افتاده است؛ پس از گذشت مدتی از بعثت هر نبی، وارثان کتاب در تعلیمات و حیاتی دچار اختلاف می‌شدند. یکی از اسبابی که بعثت پیامی رسولان را ضروری می‌کرده، لزوم رفع اختلافات پدید آمده در حوزه دین بوده که مردم را به امر دین بدگمان می‌ساخته است:

«و فقط پس از آنکه علم برایشان آمد، راه تفرقه پیمودند [آن هم] به صرف حسد [و برتری جویی] میان همدیگر. و اگر سخنی [دایر بر تأخیر عذاب] از جانب پروردگارت تا زمانی معین، پیشی نگرفته بود، قطعاً میانشان داوری شده بود. برآستی کسانی که پس از آنها کتاب را به میراث برده‌اند، درباره آن به شکی اضطراب انگیز دچارند» (شوری/ ۱۴)؛

قرآن از قول عیسی نقل می‌کند که: «به راستی برای شما حکمت آوردم، و تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می‌کردید برایتان توضیح دهم...» (زخرف/ ۶۳)؛ اما سپس از اختلافی سخن می‌گوید که احزاب<sup>۱</sup> پس از وی، میان خود پدید آوردند (مریم/ ۳۷؛ زخرف/ ۶۵)؛ نیز به

۱. خلیل بن احمد «حزب» را چنین تعریف کرده است: «و کل طائفة تكون أهواؤهم واحدة فهم حزب» (خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ق: ذیل ماده).

پیامبر خطاب می‌کند که: «ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی» (نحل / ۶۴).

اگر قرآن افترائی بیش نبود که مردی امی و [سابقاً] ناآشنا با تعالیم الهی همچون رسول الله ﷺ از ذهن خود ساخته و پرداخته و به خدا نسبت داده بود، توافق گسترده میان تعلیمات و اخبارهای آن با اصول جهان‌بینی اهل کتاب، جای خود را به اختلافی شدید و گسترده می‌داد. مدنی بودن سوره نساء و این واقعیت که بسیاری از خطاب‌های آن متوجه اهل کتاب مدینه است؛ چنین اشاره‌ای را در این سوره معنادارتر می‌سازد.

### ۳-۹- پاسخ به اتهام افترا در قطعات قرآنی تحدی

اتهام افترا بودن وحی قرآنی، با آن که معمولاً از جانب مشرکان مطرح می‌شد، در پرتو قطعات موسوم به «آیات تحدی» به گونه‌ای پاسخ داده شده است که اهل کتاب را نیز از نظر دور نمی‌دارد. در این پاسخ تفصیلی، با اشاره به منشأ واحد همه وحی‌ها که همان علم الهی یا «کتاب مبین» است، مطابقت محتوای قرآن با وحی‌های سابق (مقدمه‌ای که در مواضع دیگر قرآن بر آن اصرار ورزیده می‌شود) یا به تعبیر قرآن مصدق بودن قرآن نسبت به تعالیم وحیانی موجود نزد اهل کتاب، مهمترین تکیه‌گاه بحث قرار می‌گیرد. دسترسی به این محتوای غیبی جز از طریق وحی خداوند بر بشر برگزیده ممکن نیست. به عبارتی وحی ارتباطی یکسویه است که از جانب خداوند برقرار می‌شود و بشر به خواست خود بدان راهی ندارد. مقدمه دوم که باز در مواضع دیگری از قرآن مطرح و مسلم انگاشته شده است، «امی» بودن پیامبر ﷺ است. رسول خدا مردی امی از میان قومی امی بود. در کاربرد قرآنی، «امی» در مقابل «اهل کتاب» قرار می‌گیرد. اگر فردی امی که نه کتابی از کتب اهل کتاب خوانده و نه از آن‌ها مطلبی رونویسی کرده است و -مهمتر از آن- نه تحت تعلیم دینی اهل کتاب قرار داشته است، مطالبی را عرضه کند که با تعالیم انبیای گذشته مطابق باشد؛ بی‌تردید با غیب مرتبط است.

تا اینجا، مطلب، موضوع برای اهل کتاب حل شده است<sup>۱</sup> و ادامه بحث مشرکان را مخاطب قرار می‌دهد: اگر امیان مشرک که اساساً وحی را منکرند و قائل به هیچ ارتباطی از جانب خدا با بشر نیستند یا دست کم نبوت پیامبر را منکرند، بر حق باشند، باید بتوانند همچون این مدعی نبوت

۱. اهل کتاب طبق میثاقی که سپرده‌اند باید به هر پیام‌آوری که پیامش محتوای کتب آسمانی‌شان را تصدیق کند،

سخنانی سر هم کنند که اتفاقاً با محتوای تعلیمات انبیای پیشین مطابقت کند؛ بی آن که در این راه از کتب مقدس و أهل کتاب کمک بگیرند. آن گاه عده‌ای از عالمان أهل کتاب باید بر این انطباق گواهی دهند (چنان که جمعی از آنان پیش از این بر مطابقت پیام قرآن با کتب مقدس خویش گواهی داده بودند) اما قرآن پیشاپیش یادآور می‌شود که خداوند بر این انطباق گواهی نخواهد داد.<sup>۱</sup> قوم پیامبر پیش از این، خود داوطلبانه با أهل کتاب رایزنی‌هایی در مورد رسول خدا ﷺ کرده و مطابق تفاسیر، پرسش‌هایی امتحانی از آنان آموخته و از آن حضرت پرسیده بودند تا ارتباط وی با خدا را بیازمایند. این پرسش‌ها در سوره کهف مطرح و پاسخ داده شده‌اند.

پنج آیه که به آیات تحدی مشهورند و سیاق متصل به آن‌ها عبارتند از:

۱- طور، آیات ۲۹-۳۴: ﴿فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ- أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبِّصُ بِهِ رَبِّبِ الْمُنُونِ- قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَرَبِّصِينَ- أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ- أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَلُهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ- فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾

۲- یونس، آیات ۳۷-۳۹: ﴿وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمْ يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾

۳- هود، آیات ۱۳-۱۴: ﴿فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلْ عَلَيْهِ كُنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ- أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَ ادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- فَإِذَا يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَنْزَلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾

۴- اسراء، آیه ۸۸: ﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتُمْ لَنَنْزِلَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلاً- إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنْ فَضَّلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا- قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾<sup>۲</sup>

۵- بقره، آیات ۲۳-۲۴: ﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ- فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْجِبَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾

۱. قید «من دون الله» که بعد از «و ادعوا شهدائکم» آمده است بر این نکته دلالت دارد.

۲. چنان که در ادامه خواهد آمد، این قطعه فاقد صورت امری «فأتوا» است و در سیاق دفاع در مقابل اتهام «افترا بودن» نیز نیامده اما از آنجا که معمولاً در زمره آیات تحدی ذکر می‌شود، در این جا به تحلیل آن می‌پردازیم.

## شباهت‌ها

- هر پنج مقطع قرآنی شباهت‌های اساسی با یکدیگر دارند:
- همه با پیش‌درآمدی مربوط به قرآن و موضع منکران در قبال آن آغاز می‌شوند؛ آنگاه در همه (بجز سوره اسراء) اتهام افترا بودن قرآن یا بدگمانی در «من عندالله» بودن آن (سوره بقره) مطرح می‌شود؛
- در پی آن، به منکران پیشنهاد می‌شود که با آوردن کلامی (سخنی، سوره‌ای، ده سوره، قرآنی) مانند قرآن، مقدرات خود را بیازمایند (سوره اسراء این مسأله را به صورت خیر شرطیه بیان می‌کند)؛
- در همه موارد (بجز سوره اسراء که سخنی از اتهام افترا در آن نیست) این پیشنهاد معلّق به شرط «صدق منکران در ایراد این اتهام» شده است؛ یعنی آزمودن این طریق وقتی سودمند و رافع بدگمانی خواهد بود که بی‌اعتمادی آنان به قرآن فقط به واسطه تردید در منبع آن باشد؛ بدیهی است اگر استکبار و گردنکشی در برابر فرمان خدا آنان را به تکذیب ماهیت وحیانی قرآن کشانده باشد - که عموماً چنین بود - نه تردید در الهی بودن منشأ آن، در این صورت به سبب انتفای فایده، ضرورتی به این کار نیست.
- به استثنای سوره طور و یونس، در بقیه موارد، از عدم تحقق این پیشنهاد سخن می‌رود.

## اختصاصات

- پیش در آمد در سوره طور، از گمانه زنی مشرکان در خصوص ماهیت قرآن (قول کاهن، القاء جنیان، شعر) سخن می‌گوید و از آن ابراز شگفتی می‌کند: آیا عقل ایشان آنان را به این تحلیل واداشته است؟ نه آنان به سبب طغیان و سرکشی نمی‌خواهند دعوت خداوند را بپذیرند؛ لذا می‌گویند قرآن را به خدا افترا بسته است. در این سوره، سخن از اتهام تقوّل (سخن سازی، در این جا: از زبان خدا) رفته است<sup>۱</sup> و در آخر از بدبینان و تهمت‌زنندگان می‌خواهد که اگر به مدّعی خویش ایمان دارند و راست می‌گویند، سخنی تازه (حدیث) همانند قرآن بیاورند.

- در سوره یونس، مسأله چنین آغاز می‌شود که این قرآن به گونه‌ای نیست که بتوان آن را افترایی از جانب غیر خدا تلقی کرد؛ آنگاه به علّت این امر اشاره می‌شود: قرآن تصدیق مطالب

۱. در حاقه، آیات ۴۴-۴۶ «فرض تقوّل رسول بر خدا» در سیاق شرط ممتنع بدین صورت مطرح گردیده است: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ - لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ - ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» ترجمه: و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود، دست راستش را سخت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.

کتاب آسمانی حاضر است و تفصیل، یعنی شرح با جزئیات، حقایق «الکتاب»<sup>۱</sup> است و قرآنی چنین، بی‌هیچ گمانی از جانب ربّ العالمین است.<sup>۲</sup> این سرآغاز با خاتمه پیوندی استوار دارد. قضیه نه چنان است که آنان ادعا می‌کنند؛ مسأله شبهه افترا بودن قرآن نیست بلکه باید گفت آنان از سر ظلم (و بدون حجت) چیزی را تکذیب کرده‌اند که از احاطه بر دانش آن ناتوانند و تأویل آن به ایشان نرسیده است. در این بیان قرآنی، از مشرکان می‌خواهد اگر در ادعای افترا بودن قرآن راستگویند، مانند سوره‌ای از سور آن بیاورند (در این گفته تعریضی به عدم یقین مشرکان در باره اتهامی که نسبت می‌دهند وجود دارد). ناتوانی مشرکان از آوردن سخنی نظیر قرآن، به سبب ابتنای آن بر دانشی فراتر از دسترس بشر است و این دانش میان قرآن و کتاب آسمانی پیش از قرآن مشترک است.

- در بیان سوره هود، از فشار تبلیغات روانی مشرکان بر پیامبر سخن رفته است؛ آنان می‌گفتند چرا گنجی بر او فرود نیامده است؛ اگر پیامبر خود را از سلسله انبیاء می‌پندارد باید همچون انبیای دیگر فرشته‌ای بر او نازل شود. مقصود آنان فی الجمله آن است که پیامبر مفتری و قرآن افترا بر خداست. اگر چنین باشد که آن‌ها می‌گویند، پس باید آنان نیز بتوانند ده سوره نظیر قرآن بر سبیل افترا بیاورند و در این کار از همه نیروها بجز الله کمک بگیرند. در خاتمه این مقطع، اعلام آمادگی نکردن مشرکان (یا معبودهای آنان) (طبری، ۱۴۱۲ق: ۸/۱۲؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵/۲۲۲-۲۲۳) را معلول ناتوانی علمی آنان از این کار می‌شمارد: «پس اگر آماده اجابت این پیشنهاد نشدند، بدانید که قرآن منحصر به پشتوانه علم خداوند فرستاده شده است و بدانید که خدایی جز او نیست. حال آیا تسلیم حق می‌شوید؟».

ضمایر مخاطب در «فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا... فِهَلْ أَنْتُمْ»، به منکران قرآن بر می‌گردد (ضمیر جمع در «أَمْ يَقُولُونَ افتراه») و در این صورت مرجع ضمیر فاعلی در «لم يستجیبوا» موصول «مَنْ» در عبارت «مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ» خواهد بود که بر آله و همفکران مشرکان انطباق می‌یابد. این احتمال با دو تعبیر «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و «فِهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» در انتهای این قطعه قرآنی تقویت می‌شود؛ زیرا نشان می‌دهد مخاطبان تا این لحظه به یگانگی الله اقرار نکرده و اسلام نیاورده‌اند. تعبیر این آیه نظیر آیه ۱۴ سوره رعد

۱. «الکتاب» در این جا و مواضعی دیگر از قرآن، به مفهوم ماده، مأخذ و منشأ کتاب آسمانی است. (برای نمونه، ن.

ک. بقره/ ۱۷۴، ۲۳۱: بینه/ ۴؛ نساء/ ۲۳؛ غافر/ ۷۰؛ رعد/ ۴۳).

۲. «لَا رَبَّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: أَيْ لَا شَكَّ فِيهِ أَنَّهُ نَازِلٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵/۱۶۷).

است که می‌فرماید: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ... وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ».

در این تقدیر، عبارت «فإن لم يستجیبوا...» ادامه مقول قولی است که در عبارت «قل فأتوا...» رسول خدا به گفتن آن امر شده بود (قس. طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۰ / ۱۷۱). احتمال ضعیف دیگری نیز هست و آن این که ضمائر مخاطب به جامعه مسلمان اشاره داشته باشد، که در این صورت، خطاب از پیامبر (در «قل فأتوا») به مسلمانان منصرف شده است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق: ۳ / ۱۳۰؛ شوکانی، ۱۴۱۴ق: ۲ / ۵۵۲-۵۵۳).

- بیان سوره اسراء، بر خلاف سایر سوره‌ها، به تهمت‌های مشرکان اشاره‌ای ندارد<sup>۱</sup> بلکه در ادامه آیه‌ای است که سؤال از روح را مطرح می‌سازد (اسراء / ۸۵) و با این مقدمه آغاز می‌شود که اگر خداوند اراده کند که روح الهی القا شده بر پیامبر<sup>۲</sup> را از وی جدا سازد، پیامبر ملجائی نمی‌یابد که این موهبت سابق را بازگرداند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۳ / ۲۰۰، ۲۰۱). این گفته، به دلالت التزام، بدین معناست که روح پاک الهی (روح القدس یا الروح الامین) که قرآن را به پیامبر وحی می‌کند از شخص پیامبر مجزا و مستقل است؛ زیرا قابل سلب و اعطاست؛ بنابراین قرآن نه از پیامبر، که از این روح الهی سرچشمه می‌گیرد، نتیجه آن که اگر انس و جن هم پشت یکدیگر شوند تا مانند قرآنی را بیاورند که به واسطه این روح الهی نازل گردیده، در این کار کامیاب نخواهند شد. این قطعه قرآنی نیز چنان که از بررسی سیاق معلوم می‌شود، بی‌مانندی وحی قرآنی را معلول انتساب آن به مبدأ الهی «روح القدس» می‌داند که (احتمالاً به اشاره برخی اهل کتاب) موضوع پرسش از پیامبر قرار گرفته بود. پس باز همچون

۱. از این رو با چهار قطعه قرآنی تحدی، از نظر سیاق سخن و دلالت متفاوت است؛ نخست از این نظر که در مقام پاسخگویی به اتهام افترا بودن قرآن یا هر شبهه دیگری در خصوص قرآن نیست؛ ثانیاً امر یا دعوت به «آوردن مشابه قرآن» در این قطعه وجود ندارد تا بتوان برهان عکس نقیضی مشابه قطعات تحدی از آن بنا کرد. تنها وجه مشترک این آیه با قطعات تحدی، اشاره به «ناممکن بودن آوردن نظیر قرآن» است که در اینجا با بیانی خبری طرح شده و این مطلب را با «منشأ گرفتن قرآن از روح قدسی الهی» مرتبط می‌سازد؛ بی آن که استدلال یا احتجاجی را شکل دهد. پدید آوردن نظیر قرآن ممتنع است؛ زیرا وحی از مبدأ الهی روح القدس نشأت می‌گیرد که حسب اراده الهی مقصد نزول وحی را مخاطب قرار می‌دهد. اگر مشیت الهی نباشد، حتی شخص پیامبر نمی‌تواند به خواست خود دریافتی و حیانی داشته باشد.

۲. «رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنزِلَ يَوْمَ السَّلَاقِ» (غافر / ۱۵)؛ (قس. شوری / ۵۲؛ نحل / ۲).

قطعات قرآنی پیشین، مسأله ماده اصلی و سرچشمه مطرح است؛ یعنی قرآن به علم بشری اتکا ندارد بلکه از منبع علم الهی نشأت گرفته است.

- قطعه اخیر، تنها مورد مدنی است و از وجود ریب، یعنی بدگمانی و بدبینی مخاطبان (که احتمالاً از اهل کتابند)، به منشأ قرآن حکایت دارد. پیشنهادی که رافع این بدگمانی است، آوردن سوره‌ای مانند سور قرآنی از فردی امی مانند رسول است<sup>۱</sup> و دعوت از صاحب‌نظرانی از اهل کتاب که در مورد مطابقت مطالب ساختگی آنان با کتاب خدا داوری کنند. در پایان از امتناع تحقق این امر خبر می‌دهد و انکار کنندگان به آتش دوزخ بیم داده می‌شوند. از آنجا که مخاطبان این قطعه، اهل کتاب مدینه‌اند، در این قطعه از اهل کتاب خواسته نمی‌شود که خود ایشان مانند قرآن را بیاورند (زیرا آنان به دانش کتاب دسترسی و علم قبلی دارند) بلکه به آنان گفته می‌شود از فردی مانند پیامبر که فردی امی از قومی امی است، مطالبی متحدالمال مانند سور قرآنی<sup>۲</sup> بیاورند که همچون قرآن مصدق کتب آنان باشد و در این باره عالمانی از خود را به داوری فراخوانند. در این قطعه قرآنی، بر خلاف قطعات سوره یونس و هود که از عبارت «وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمَ مِّنْ ذُنُوبِ اللَّهِ» استفاده شده بود، عبارت «وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِ اللَّهِ» آمده است و به نظر می‌رسد این اختلاف در تعبیر گویای اختلاف در مفهوم باشد. موصول «من» در عبارت سوره یونس و هود، دلالت بر عموم دارد و می‌توان آن را هر قدرت غیرخدایی دانست که در اختلاف نظیر قرآن یاری برساند. اما لفظ «شهداء» که به مفهوم مطلعان و آگاهان است، اولاً عام نیست و ثانیاً به ضمیر «کم» اضافه شده است که اگر مرجع خطاب را اهل کتاب بدانیم، دامنه دلالت آن محدودتر نیز خواهد شد. به این ترتیب از آن دسته از اهل کتاب که اظهار می‌دارند علی رغم مصدق بودن قرآن نسبت به تعالیم آسمانی، در باره قرآن دچار ریب و بدگمانی‌اند خواسته شده است، اگر راست می‌گویند، از فردی امی همچون پیامبر سوره‌ای [نظیر سوره‌های قرآن] بیاورند و مطلعان و کارشناسان کتاب مقدس را حاضر کنند تا درباره همانندی آن سوره ساختگی با محتوای قرآن [و البته کتاب مقدس] گواهی دهند. قابل پیش‌بینی است که اهل کتاب به این کار اقدام نکنند؛ مگر آن که مخالفت لجاجت‌آمیزشان با پیامبر ﷺ آنان را وادارد به نفع مشرکان، حق را انکار کنند.

۱. قس. طباطبایی، ۶۳/۱.

۲. مراد از سوره در این قطعات، ممکن است مفهوم مصطلح آن باشد و ممکن است هر سیاق پیوسته‌ای از قرآن باشد که مشتمل بر آغاز و انجام و بسط و تفصیل است.

### نتیجه بررسی قطعات پنجگانه تحدی

۱- سیاق هیچ یک از این قطعات، ارتباطی با بحث آیات اقلناعی انبیاء را نشان نمی‌دهد تا بتوان چنین برداشت کرد که مبارزه طلبی مطرح شده در این سوره‌ها کارکردی مشابه آیاتی چون عصای موسی دارد. در مواضع مختلفی از قرآن، موضوع درخواست نزول آیتی اقلناعی از سوی مشرکان طرح و رد شده است ولی در هیچ یک از این مواضع، مسأله تحدی به عنوان پاسخی به تقاضای نزول آیه اقلناعی مطرح نگردیده است.

آنچه تمایز این دو مبحث را آشکارتر می‌سازد تفاوت تعبیر از وحی قرآنی در این قطعات و مبحث آیات است. در قطعات تحدی، با تعبیری چون «ما نزلنا علی عبدنا»، «الذی اوحینا الیک»، «ما یوحی الیک»، «القرآن» و ضمیر راجع به آن، از وحی قرآنی یاد شده و هم‌چنین واژه «سوره» در اشاره به واحد وحی و واژه «حدیث» در اشاره به جنس آن مورد استفاده قرار گرفته است؛ اما آنچه توجه را جلب می‌کند این است که حتی در یک مورد نیز واژه «آیات الله» و نظایر آن به کار نرفته است. با آن که می‌دانیم در قرآن، اطلاق «آیات الله» به وحی الهی به انبیاء بسیار شایع است و مقوله وحی یکی از نمودهای بارز آیات الهی است.

از سوی دیگر، در باره هیچ یک از آیات / معجزات انبیای پیشین هم ادعا نشده است که آنان قوم خود را تحدی کرده باشند که مانند آیت آنان را عرضه کنند. تنها در مورد عصای موسی، فرعون با بزرگان قوم مشاوره می‌کند و تصمیم می‌گیرند که برای اثبات سحر بودن آیت موسی، ساحران را دعوت کنند تا کارهای جادویی مشابهی را به نمایش بگذارند (ن.ک). «مصطلح قرآنی آیه و...» از همین نویسنده و طبق نص قرآنی، موسی خود پیشنهاد دهنده این کار نیست (اعراف / ۱۰۹-۱۱۲؛ طه / ۵۷، ۵۸، ۶۳؛ شعراء / ۳۵-۳۷).

۲- قطعات تحدی در واقع دفاع از اصالت وحی قرآنی است که به شکل‌های گوناگونی در سراسر قرآن بدان اهتمام شده است؛ اما نحوه دلالت آن بر مدلولش به طریقی نیست که در نظریه معجزه بیان می‌شود (یعنی صدور فعلی خارق العاده از خداوند که به منزله تأیید نبی باشد). آیات ویژه مطرح شده در قرآن هیچ یک به نحو مستقیم بر صدق دعوی نبوت دلالت ندارند بلکه مدلول اصلی آن‌ها خداشناسانه یا معادشناسانه است (همان).

۳- ناتوانی بشر از آوردن نظیر قرآن، همچون ناتوانی آنان از آفرینش و دخالت در قضا و تقدیر و اخبار از غیب است. ماده قرآن از علم خداوند نشأت می‌گیرد و این علم (که در قرآن، کتاب نامیده شده است) در قالب قرآن تفصیل یافته و صورت مشروح پیدا کرده است؛ از این رو

در قطعهٔ سوره یونس با تعبیر «وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ماهیت قرآن را به گونه‌ای دانسته است که امکان ندارد بدون امداد خداوند، ساخته و پرداخته شود. آنچه بر ساختن مشابه قرآن را از مقدور بشر خارج ساخته است، دسترسی نداشتن بشر به آن علمی است که محتوای قرآن را می‌سازد، نه آگاهی نداشتن از ترکیبات فصیح و شیوا برای تعبیر از این محتوا.

ماهیت وحی اخبار از غیب است و اخبار از غیب فقط در خبر دادن از آینده و یا گذشته یا ما فی الضمیر افراد خلاصه نمی‌شود بلکه عمده‌تر از آن‌ها، خبر دادن از جهان‌ها و عوالمی است که از حواس بشر مکنون است. اگر در وحی بودن قرآن تردیدی هست، این تردید فقط وقتی از میان برداشته می‌شود که اولاً نشان داده شود قرآن اخبار از غیب می‌کند<sup>۱</sup> و ثانیاً دیگران به خواست و ارادهٔ خود نمی‌توانند از غیب خبر بیاورند. این عدم توانایی نه به سبب خارق العاده بودن وحی است بلکه ناشی از ماهیت وحی است که ارتباطی است یکجانبه از طرف خداوند با بشر.

از آنجا که کلیدهای غیب نزد خداست و بس (انعام / ۵۹) و او کسی را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد جز آن که رسول او نزد خلق باشد (جن / ۲۶ و ۲۷)، هر پیامی که حاوی دانشی از غیب باشد، فقط از جانب خدا ارسال شده است و آورندهٔ آن فرستادهٔ خداوند است.

۴- احتجاج قطعات قرآنی تحدی بر دو پیش فرض مبتنی است:

الف- مصدق بودن قرآن نسبت به تعلیمات انبیای پیشین که اصلی‌ترین و مهم‌ترین دلیل

قرآن بر اصالت وحی قرآن است؛

ب- امی بودن پیامبر؛ امی بودن به معنای بی‌سوادی و عدم توانایی بر خواندن و نوشتن نیست؛ البته در آن عصر، بی‌سوادی پدیده‌ای شایع حتی در میان عامهٔ اهل کتاب بوده است. آنچه وجه ممیز قوم پیامبر از امت اهل کتاب بود، ناآشنایی آنان به معارف غیبی کتب مقدس و جهان‌بینی الهی مندرج در آن کتاب‌ها بود. قرآن در سوره اعراف با تأکید بر مذکور بودن پیامبر در منابع اهل کتاب با عنوان «نبی امی» و نیز تمرکز بر این وصف رسول خدا ﷺ در سوره جمعه «هو الذی بعث فی الاممین رسولا منهم»، امیبیان را به لحاظ پیش زمینه فرهنگی، از اهل کتاب متمایز می‌سازد. آنچه بر «من عندالله» بودن قرآن شهادت می‌دهد، همین نداشتن سابقه تعلیم و تربیت دینی پیامبر است، نه صرفاً بی‌سوادی بودن او. شائبهٔ افترا بودن قرآن وقتی زائل می‌گردد که ببینیم مردی امی با سوابق معلوم و شناخته شده، پس از چهل سالگی به ناگاه

۱. چنین اختیاری در مورد قرآن با نظارت برخی علمای اهل کتاب صورت گرفته بود. پرسش از اصحاب کهف و ذی القرنین و پاسخ تفصیلی قرآن یکی از این موارد بود که وحی بودن قرآن را بر اهل کتاب روشن می‌ساخت.

سخنانی بر زبان می‌راند که عمیقا با جهان‌بینی توحیدی و تصورات دینی أهل کتاب پیوند دارد، از جزئیات اخبار انبیا و صدیقان حکایت می‌کند و از عوالم غیب مبدأ و معاد خبر می‌دهد، اصطلاحات دینی خاص و اسرارآمیزی را بجا و با ظرافت و دقتی به کار می‌برد که فقط نزد طبقه عالمان أهل کتاب شناخته است:

«بگو: اگر خدا می‌خواست من آن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و شما را از آن آگاه نمی‌ساختم و پیش از این در میان شما عمری زیسته‌ام. چرا به عقل در نمی‌یابید؟» (یونس / ۱۶)؛ مجموعه دلایلی که قرآن بر اصالت وحی قرآنی ارائه می‌کند و ما در این مقاله آن‌ها را معرفی کردیم، در پاسخ به اتهام‌هایی است که «من عندالله» بودن قرآن را مورد تردید و تشکیک قرار می‌داده است. می‌توان در کنار این دلایل تدافعی، از دلیل دیگری که قرآن کریم بر حق بودن خود عرضه کرده است نیز نام برد. این دلیل مهم، «مطابقت محتوای وحی قرآنی با واقعیت خارجی» است. این امر به نحو تجربی و به تدریج بر بشر آشکار می‌گردد و گر چه در دراز مدت رخ می‌نماید، متقن‌ترین راه سنجش راستی آن است و برای همه قرون و اعصار به طور نسبی قابل تحقیق است. حتی می‌توان گفت برای دوران‌های متأخرتر قابل درک‌تر از دوران‌های نزدیک به عصر نزول قرآن است. این وعده قرآن است که باطل در این کتاب الهی راه ندارد (نه خبرهای آن از گذشته و نه اخبار آن از آینده، بطلان پذیر نیست) و هر گاه که درستی مطلبی از مطالب آن هویدا گردد، بر نزول آن از جانب خداوندی حکیم اقرار می‌شود و وی را بر این دانایی می‌ستایند:

«به راستی که آن کتابی / ارجمند است - از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید؛ وحی / نامه / ای است از حکیمی ستوده» (فصلت / ۴۱ و ۴۲)؛

گذشته از معرفت‌های دینی که قرآن بر آن‌ها آیه و دلیل اقامه کرده است، در قرآن پیش‌گویی‌ها<sup>۱</sup>، اخبار از غیب و ما فی الضمیر (سر) و نیز حقایقی از آفرینش بیان شده است که در هنگام نزول قرآن بر مردم مخفی و نامعلوم (و حتی غیر قابل درک) بود و اینک پس از گذشت قرن‌ها بر بشر پدیدار گردیده است و یا پس از این پدیدار خواهد گردید. در ضمن داستان مریم (آل عمران / ۴۴)، داستان نوح (هود / ۴۹)، داستان یوسف (یوسف / ۱۰۲) و داستان موسی در طور (قصص / ۴۴، ۴۶) به غیبی بودن این اخبار و عدم اطلاع شخص پیامبر از آن حوادث اشاره شده است. این بیان‌های قرآنی بر این نکته دلالت دارند که قرآن از منبع علمی غیر محدود به زمان و

۱. پیش‌گویی‌هایی مانند آنچه در سوره (فتح / ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۸-۲۱، ۲۷، بروم / ۱-۳) آمده است.

مکان سرچشمه گرفته است که دانش آن بر همه چیز احاطه دارد:

«به زودی بدیشان نشانه‌های خود را در کرانه‌های جهان/ و در خودشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که خداوندگارت خود شاهد هر چیزی است؟» (فصلت / ۵۳)؛

برخی از این قطعات قرآنی که تاکنون دانش آن در دسترس بشر قرار گرفته است، حقایقی راجع به آغاز آفرینش، لایه‌های جو و زمین شناسی، زیست شناسی، جنین شناسی، تشکیل ابرهای باران زا و حفظ جسد فرعون پس از غرق شدن (یونس / ۹۲)<sup>۲</sup> است. مقصود ما از طرح این باب (که معمولاً تحت عنوان اعجاز علمی قرآن) مورد بحث قرار می‌گیرد، آن نیست که قرآن با هدف آموزش علوم، از این مقوله‌ها سخن گفته است؛ زیرا قرآن کتابی است برای هدایت مردم به عقاید راستین و سنن صحیح حیات، نه کتابی که علوم تجربی را به بشر بیاموزاند. مقصود آن است که خداوند خالق جهان، آن گاه که از آفرینش و آفریده‌های خویش سخن بگوید، جز به درستی و اتقان خبری نمی‌دهد. بنابراین با تحقیق درستی اخبار قرآن از واقعیات خارجی، وحیانی و من عند الله بودن قرآن معلوم می‌گردد.

### نتیجه‌گیری

قطعات قرآنی مشهور به آیات تحدی، بخشی از احتجاج‌های قرآن بر حقانیت و اصالت خویش است. این احتجاج با دیگر احتجاج‌های قرآن در این مسأله، در یک اصل مشترک است و آن منشأ گرفتن قرآن از علم خداوند است. قرآن وحی اصیلی است؛ زیرا از علم خداوند نشأت گرفته است. صورت‌های مختلف احتجاج، در واقع تبیین‌های گوناگون این نکته محوری است. قرآن نمی‌تواند افترا باشد، زیرا از اموری خبر می‌دهد که برای بشر غیب محسوب می‌شوند. این معرفت‌های غیبی پیش از قرآن در کتب مقدس پیشین نیز آمده بود و پیامبر ﷺ که مردی امّی، برخاسته از میان قومی امّی است، نمی‌توانست بی‌مدد وحی مستقیم از جزئیاتی خبر دهد که فقط عالمان اهل کتاب بدان آگاه بودند. ارجاع قرآن به اهل کتاب و کتاب‌های آنان، برای هر یک

۱. «سُئِرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَمْ لِمَ يَكْفُرُ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»  
 ۲. «امروز جسم تو را به بلندی می‌افکنیم تا برای آنان که پس از تو می‌مانند عبرتی باشی». طبق تحقیقی که بوکای انجام داده است، مومیایی یکی از فراعنه مصر به نام فرعون مرنپتا، پسر رامسس دوم، که در ۱۸۹۸ در شهر باستانی تبس کشف گردید، با مشخصات تاریخی فرعونی که به گواهی قرآن، پس از غرق شدن، جسدش محفوظ ماند مطابقت می‌کند (بوکای، ۱۳۷۴: ۱۷۲-۱۶۵).

از دو گروه مشرکان و اهل کتاب معنایی متفاوت داشت. آن دسته از اهل کتاب که در وحی بودن قرآن تردید داشتند، به تأمل در مبانی مشترک این سخن با کتاب‌های مقدس خود دعوت می‌شدند و مشرکان که با انکار وجود هرگونه وحیی از جانب خداوند به بشر، اصالت قرآن را نفی می‌کردند، در آن پاسخی نقضی می‌یافتند. مشرکانی که از مکابره در برابر حق دست بردار نبودند، می‌بایست ثابت می‌کردند که مشابه مطالب قرآن را می‌توان بدون مدد وحی سر هم کرد و نظیر قرآن را ساخت؛ زیرا آنان نیز از جهت سابقه بی‌اطلاعی از کتاب آسمانی، همچون پیامبر بودند. عدم اجابت این دعوت، نشان می‌داد که انکارها و اتهام‌های مشرکان جنبه جدلی دارد و از سر حقیقت‌جویی نیست.

متأسفانه دوری و بیگانگی از مشی و رهنمودهای قرآن در باب چگونگی مواجهه با اهل کتاب و «مجادله بأحسن» با آنان و در عوض، پیروی از شیوه‌های جدل متداول میان فیلسوفان اهل کتاب بویژه مسیحیان، موجب حاکم شدن جوّ تعصب و جبهه‌گیری‌های جدل‌آمیز کلامی میان مسلمانان و اهل کتاب گردید. در این کارزار، با طرح تحریف‌شدگی کتب مقدس پیشین و نسخ ادیان گذشته از جانب مسلمین، علاوه بر آن که طریقت «مصدق» بودن قرآن (نسبت به معارف دینی موجود نزد اهل کتاب) برای اثبات اصالت وحی قرآنی نادیده گرفته شد، باب هرگونه گفتگو و تعامل سازنده میان مسلمانان و اهل کتاب مسدود گردید؛ غافل از آن که با بی‌اعتبار جلوه دادن متون مقدس، یکی از مهم‌ترین احتجاجات قرآن بر اثبات حقانیت خود، ناکارآمد و بی‌معنا خواهد شد.

مسلمانان در مواجهه با کلام مسیحی در سرزمین‌های مفتوحه جدید، برخی نظریه‌ها و تصورات کلامی را از آنان اقتباس کردند که در زمره این نظریه‌ها نظریه معجزه بود. در کلام مسیحی، معجزه فعلی خارق العاده و اثبات‌کننده دکتین کانونی مسیحیت است. آموزه تجسد خداوند در کالبد بشری عیسی عقیده محوری مسیحیت است و کلام مسیحی (متأثر از فرهنگ یونانی- رومی) معجزات عیسی را دلیل الوهیت او تلقی می‌کند. از آنجا که الوهیت عیسی صراحتاً در قرآن نفی شده و قرآن وی را نبی از انبیاء می‌شناسد، ضمن آن که افعالی غیرمعمول را به وی نسبت می‌دهد؛ متکلمان مسلمان نظریه معجزه را به این شکل تغییر دادند: «معجزه فعلی خارق عادت است که نبوت نبی را اثبات می‌کند؛» آن گاه در جواب خصوم خود باید افعالی مشابه معجزات عیسی که اثبات‌کننده نبوت رسول خدا باشد معرفی می‌کردند. از آنجا که قرآن قاطعانه هر گونه درخواست نزول آیات اقماعی را رد

کرده است (موسوی اندرزی، ۱۳۹۴: شماره ۱)، توجه آن‌ها به قطعات تحدی معطوف شد که آوردن نظیر قرآن را ناممکن می‌شمرد. پس سعی کردند این قطعات را در قالب تئوری معجزه تفسیر کنند. از این منظر، قرآن، همچون معجزات، از آن رو غیر قابل تقلید است که فعلی خارق عادت است؛ در نتیجه آنان باید وجهی خارق عادت در قرآن می‌جستند. پیدایش و رونق گرایش‌های ادبی در عصر عباسی در کنار تعصبات عربی که در فضای سرکوب نهضت شعوبیه مجال و میدان یافته بود، به تدریج این وجه را به عناصر و ویژگی‌های زبانی و ادبی قرآن فروکاست. جمع شدن حرفه کلام و نقد ادبی در دانشورانی همچون جاحظ (۱۶۰-۵۲۵ه.ق) نویسنده نظم القرآن، به گسترش این ایده کمک کرد.

تا پیش از جاحظ قرآنیت قرآن به معانی و مطالب آن بود؛ لذا نظام (متولد به سال: ۲۳۲ه.ق) حجت بودن قرآن برای پیامبر را نه در الفاظ آن که در اخبار آن از مغیبات می‌دانست (ابوالحسین الخیاط، بی تا: ۲۷ و ۲۸).

وی در پاسخ به این سؤال که اگر نظم و تألیف قرآن خارق عادت نیست، چرا تاکنون کسی نظمی همانند آن پدید نیاورده است، چنین می‌اندیشید که عدم معارضه به واسطه منع خداوند از این کار بوده است تا مبادا امر بر عوام فاقد تشخیص مشتبه گردد، نه آن که حجت بودن قرآن را در این منع الهی بداند.<sup>۱</sup>

نظام گفته است: «آیه و اعجوبه در قرآن همان اخبار از غیب‌ها در آن است؛ اما تألیف و نظم را وی جایز می‌دانست که بندگان بر آن توانا باشند، اگر خداوند آنان را با منع و عجزی که در آنان پدید آورده از این کار باز نمی‌داشت» (اشعری، ۱۳۶۹ق: ۲۷۱).

جاحظ به نقل از استاد خود، نظام، علت صرفه را «دفع شبهات» ذکر کرده است (جاحظ، ۱۴۲۳ق: ۴/۳۰۵ و ۳۰۶).

جریان کلام اسلامی، با انکار حجیت کتب مقدس اهل کتاب، اصل «مصدق لما بین یدیه» بودن قرآن را کنار گذاشت؛ لذا در فهم و تفسیر قطعات تحدی نیز این مقدمه مفروض قرآن را که در موارد متعدد بدان احتجاج شده است، نادیده گرفت و در عوض، از اندیشه‌هایی خارج از

۱. صرفه نزد نظام غیر از نظریه صرفه‌ای است که بعدها امثال سید مرتضی و ابن حزم آن را بسط دادند. نظام که الفاظ و سبک قرآن را خارق عادت نمی‌دید، در عین این که قائل به منع خداوند از ایجاد متنی مانند قرآن (از نظر اسلوب و ویژگیهای زبانی) بود، این منع را هم اعجاز قرآن یا -به تعبیری که در زمان وی رایج بود- حجت قرآن بر نبوت پیامبر نمی‌دانست؛ چنان که گفته شد او حجت بودن قرآن را به اخبار آن از مغیبات تأویل می‌کرد (نک. بغدادی، بی تا: ۱۴۳؛ موسوی اندرزی، مقاله در دست چاپ).

قرآن و اسلام استمداد جست که خود از پیش در صورت بندی آنها مداخله کرده بود. این چنین بود که نظریه معجزه که از مسیحیت اقتباس شده و دستکاری‌هایی در آن صورت گرفته بود، با قرأت جدید متکلمان مسلمان از آن، مبنای تفسیر قطعات تحدی واقع شد.

## منابع

۱. **قرآن کریم**؛ ترجمه‌های عزت الله فولادوند و عبدالمحمد آیتی (با اندکی تصرف).
۲. آلوسی، سید محمود؛ **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم**، جلد ۱، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵ه.ق.
۳. ابن اثیر، مجد الدین مبارک بن محمد؛ **النهاية فی غریب الحديث والأثر**، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، جلد ۲، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۷.
۴. ابوالحسن اشعری، علی بن اسماعیل؛ **مقالات الإسلامیین**، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، مکتبه النهضة المصریة، ۱۳۶۹ه.ق/۱۹۵۰م.
۵. ابوالحسن خیاط معتزلی، عبد الرحیم بن محمد؛ **الاتصار**، مقدمه، تحقیق و تعلیق نیبرگ؛ بیروت، دار قابس، بی تا.
۶. ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین؛ **الأغانی**، جلد ۴، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ه.ق.
۷. ایزوتسو، توشی هیکو؛ **خدا و انسان در قرآن**، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
۸. بغدادی، عبد القاهر؛ **الفرق بین الفرق**، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
۹. بوکای، موریس؛ **نورات، انجیل، قرآن و علم**، ترجمه ذبیح الله دبیر، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۰. بیضاوی، عبد الله بن عمر؛ **انوار التنزیل و أسرار التأویل**، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ه.ق.
۱۱. جاحظ، عمرو بن بحر؛ **البیان و التبیین**، تبویب و شرح علی بو ملح، جلد ۱ و جلد ۲، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۳ه.ق/۲۰۰۲م.
۱۲. \_\_\_\_\_؛ **الحيوان**، تحقیق محمد باسل عیون السود؛ جلد ۷، چاپ دوم، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ه.ق.
۱۳. خلیل بن احمد؛ **ترتیب کتاب العین**، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، تصحیح أسعد الطیب، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۴ه.ق.
۱۴. شوکانی، محمد بن علی؛ **فتح القدير**، دمشق، دار ابن کثیر، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ه.ق.
۱۵. طباطبائی، سید محمد حسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**، جلد ۵، جلد ۱۰ و جلد ۱۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ه.ق.

۱۶. طبرسی، حسن بن فضل؛ *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۷. طبری، محمد بن جریر؛ *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ه.ق.
۱۸. فخر الدین رازی، محمد بن عمر؛ *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار الإحیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ه.ق.
۱۹. مرزوقی اصفهانی، احمد بن محمد بن الحسن؛ *الازمنة و الامکنة*، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۷ه.ق.
۲۰. موسوی اندرزی، ترجمس؛ *بازاندیشی در تفسیر آیه نسخ: نسخ آیات اقصاعی و علل آن*، دوفصلنامه تخصصی پرتو وحی، آذرماه ۹۴، شماره اول.
۲۱. \_\_\_\_\_؛ *صرفه در اندیشه‌های کلامی نظام*، در دست چاپ.
۲۲. \_\_\_\_\_؛ *مصطلح قرآنی آیه و مصطلح کلامی معجزه: معجزه به مثابه یکی از اقسام آیه*، در دست چاپ.